

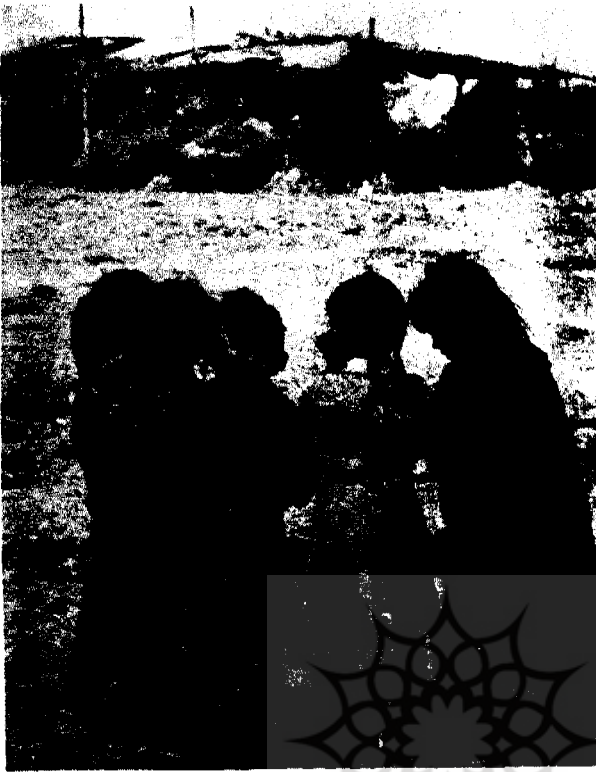
کودک و قصه زندگی اش



یعنی پدر و مادر درباره بوجود آمدن او از قبل تصمیم می‌گیرند در اینصورت همه چیز برطبق برنامه از پیش تعیین شده مقرر می‌گردد، ولی من و امثال من بدون هیچگونه برنامه مشخصی یکپو مثل یک وزنه اضافی افتادم ایم توی کفه ترازوی روزگار و همه چیز را بهم زده‌ایم، اوزان دنیا و زندگی را، تمام پدیده‌های

مرده بود. "خودم هم که اصلاً" نمی‌دانم چطور و با چه وضعی بدنیا آمده‌ام. آخر می‌دانید، بدنیا آمدن هم شانس می‌خواهد که از چه شکمی، درجه خانوادگی، درجه روز یا شبی و در کجا باشد. بعضی ها قبل از اینکه در شکم مادر جان بگیرند، برنامه زندگی‌شان کاملاً مشخص است

"بدنیا آمدن خود یک فلسفه است، قصه زندگی نیز بی‌مانگونه" دقیقاً معلوم نیست درجه ساعت روز، هفته، ماه و حتی سال بدنیا آمده‌ام" مادرم می‌گوید: "فکر می‌کنم در فصل زمستان بدنیا آمده‌ای" مرحوم پدرم می‌گفت: شناسنامه‌ها مال خودت نیست اون متعلق به برادرت بوده که مدتی قبل از اینکه تو بدنیا بیایی



طبیعی واجتماعی را، گوئی جائی
توی این کره، گرد و قلمبه زمیس
برای ما وجود نداشته است و
عوضی بدنیا آمده ایم .

شانس ما از دنیا همین بوده
که طبیعت بماعطا کرده است .

آنهائیکه برنامهء زندگیشان از قبل
تعیین شده است، پیش از تولد -
دکتر، ماما، بیمارستان، تخت -
زایمان، آمبولانس و هر آنچه که
لازمه تولد یافتن یک نوزاد می -
باشد برایشان فراهم بوده است
ولی ماها - نوزادان طبیعت
آمبولانس مان خر و پالانش
بیمارستان مان خانه کاهگلی و
زنگار بسته اردود و دم سالیان
درار، تخت زایمان مان کاهگلهای
چسییده بسر کف اتاق

مامایمان زن همسایه که رنجهماو
ضجههای طبیعت نشینان او را
وادار به مامائی کرده بود .

قانون طبیعت بماموخته
است : " از لحظه تولد خودت
هستی و خودت، چیزی برایت
فراهم نیست، باید تلاش کنی
رنج بگشی، ضجه بزنی، نابزرگ
بشی، تاهدفت مشخص شود. " و
من که نماینده ای از میلیونها
امثال خودم بوده ام برای هر لحظه
عمر زجرها کشیده ام، رنجهما
برده ام، بارها عصاره شده ام و باز
به زندگی بازگشته ام. ولی آن نوع
دیگر، آنهائیکه از قبل همه چیز

لبهای کبود از اثر گرما یا سرما
گلوتی خشکیده از گرد و خاک
بیابان، - وغ میزدم و وغ میزدم
تا صدایم به مادر می رسید و او که
ساخته طبیعت بیجان در چند
صباحی دورتر بود و امانده و تا
خورده دست از علفزار یا
گندمزار می کشید و عرق ریزان
پای برهنه و سینه چاک و سراسیمه
بسویم می شتافت. " مادر ضجه
کودکش را نمی تواند تحمل کند
خواه در کاخ سلطنتی باشد و
خواه در گندمزار، خواه در لباسی
زربفت و خواه سوته دل و با یکلا
لظفا " ورق بزیند

برایشان مهیا بوده است، شاید در
تمام طول عمرشان حتی قطره
عرقی بر جبینشان ننشسته باشد
هیچگاه از اثر درد و شکنجه روزگار
آخی نگفته باشند و هرگز از سر
سوزدل آهی از نهادشان بر نیامده
باشند .

کودکی شیرخوار بودم، برای
فورت دادن یک چکه شیرستان، -
در پستوی خانه یا در بیابان، -
در علفزار یا گندم رار، - زیر
پشته ای هیرم یا بوتنه ای از
گندم، - توی جوئی خشکیده از
آب یا توی کودالی بجامانده از
سیلاب . - با صورتی تکیده و



قبا باشد. - مادر مادر است
 فرزند پاره تن او است ، ناله
 فرزند بند دل مادر را پاره می-
 کند او در آن لحظات بهیچ چیز
 جز عواطف زیبا و بی آرایش
 مادری ، نمی تواند بیانیدشد . "
 مادر با شتاب گام بر می داشت
 هیچ چیز جلودارش نبود ، هراسان
 و چشم از حدقه درآمده بمانند
 عقابی تیز پروازبال گسترده بر
 پهن دشت مغیلان ، باهوشباری
 وزیرکی به اطراف می نگریست ، -
 گوئی خاک شیارشده زمین را
 خاشاک اطراف را ، گودالهای
 بجامانده از سیلاب را ، حتی نور
 خورشید را برای اولین بار
 می دید . - در اطرافم بجستجو
 می پرداخت می خواست خوب
 خیالش آسوده گردد که گرنده ای
 به فرزند دلیندش آزاری نرسانیده
 باشد ، - پس از آنکه آسوده خاطر
 می گشت کودکش را سخت در آغوش
 می کشید ، نگاه پر فروغش را به
 صورت تکیده فرزندش می انداخت
 و قیافه کودک را در آئینه چشمان
 خود تصویر می کرد و از آنجا به
 حافظه مغز میسپاریدش " چه کسی
 بهتر از مادر قادر است تمام حرکات و
 سکنات فرزند را در حافظه خود ضبط
 کند ! ؟ " با هوای گرم نفس خود
 گرد و خاک را از سرو صورتم پف
 می کرد بعد لبهای تف خورده و
 خشکیده اش را به قرص صورت

فرزند نزدیک می کرد و می-
 بوئید ، سپس پستان چروکیده و
 لمیده خود را در دهانم می -
 گذاشت ، پس از دقایقی فکهایم
 از مک زدنهای عبث وامی ماند
 و با معده ای پراز هوا و عاری از
 شیر پستان می نالیدم و می گریستم .
 " آن کدام مادر است که بتواند
 ضجه های ناشی از گرسنگی و تشنگی
 فرزندش را تحمل نماید ، مگر می-
 شود طواف بین صفا و مروه را از
 یاد برد - همه ساله در ایام حج
 میلیونها انسان کاری را می کنند
 که یک مادر بخاطر نجات فرزندش
 از تشنگی می کرد ! " مادر لحظه -
 ای رهایم می کرد ، کاسه را بر می-
 داشت و بسوی بز و یا ماده گاوی که
 در علفزار بود می دوید و برای
 برگردن معده فرزندش از پستان
 حیوان کمک می گرفت ، همان کاری
 که آن نوع مادران دیگر می کردند
 و می کنند ، آنها برای حفظ زیبایی
 ظاهری خویش از ابتدای زندگی
 فرزند معصومشان سعی می کنند
 پستان پر شیر و پربرکت خود را از
 کودک بدزدند و بجای آن پستانک

ثابت شده است که اغلب کودکانی که بجای مکیدن پستان مادر پستانک شیشه شیر خشک را مک زده اند و یا آن عده از کودکانی که باصطلاح در خانواده های متجددی بزرگ شده اند و بسیار مورد توجه ناآگاهانه بوده اند افرادی بی تفاوت، عاری از احساس مسئولیت و در بعضی موارد بی بندوبار و ست اندیشه بار می آیند. "اما مادران ما طبیعت نشینان، تا واپسین قطره

و اگر بخواهی از میلیونها مادر ایرانی چند سؤالی در مورد شناخت روح و روان کودکانشان بپرسی، شاید عده بسیار قلبیلی از آنها بتوانند به یکی دومی در مورد سؤالات مطرح شده پاسخ گویند. اینگونه مسائل درسی یکدیگر باعث نابسامانی های فراوانی در رشد فکری و عاطفی کودکانی می شوند که در چنین خانواده های رشد و نمو می کنند. با بررسی ها و تحقیقات بعمل آمده توسط محققین تعلیم و تربیت

شیشه شیر را به دهان او بگذارند و باین ترتیب شیر خشک سوغات غرب و شرق را جایگزین شیر - عده جان خویش می کنند، بدون اینکه اندک توجهی به عواطف انسانی کودک خود داشته باشند، و در نتیجه اینگونه کودکان از همان ابتدای امر گریه کردن را که ناشی از نبود مادر و بخاطر شیرپستان و محبت و نفس گرم و مسیح و اوار او باشد به یاد فراموشی می سپارند و فقط به شیشه و شیر - خشک غرب منکی می شوند و بی - مادر نیز از نظر عواطف مادر و فرزندى به مرور چنان می شود که اصلاً "گریه" فرزند برایش قابل تحمل نیست و بخاطر ساکت نگاه داشتن و یا عبارت دیگر خلاص شدن از جیغ و دادش بسوی دکتر و داروخانه روان می شود و با استفاده از انواع قرص و شربت شیمیائی کودک را ساکت می کند. مایه بسیار رنج است که در این برهه از زمان وابسته کردن کودکان بیگانه به مواد شیمیائی تا بدانجا پیش رفت کرده است که امروزه در هر خانواده ای انواع قرص و شربت کودکان بوفور یافت می شود و هر مادری بنوبه خود یک پزشک داروئی کودکان شده است، ولی دریغ از وجود یک کتاب و یا حتی یک جروه چندورقی در رابطه با تعلیم و تربیت کودکان در خانواده!



تحمیلی نزد مادر

بسیاری از پدران و مادران از بهانه گیری ها و لجاجت های کودکان ناراحت اند. اینک نامه ای از یک مادر:

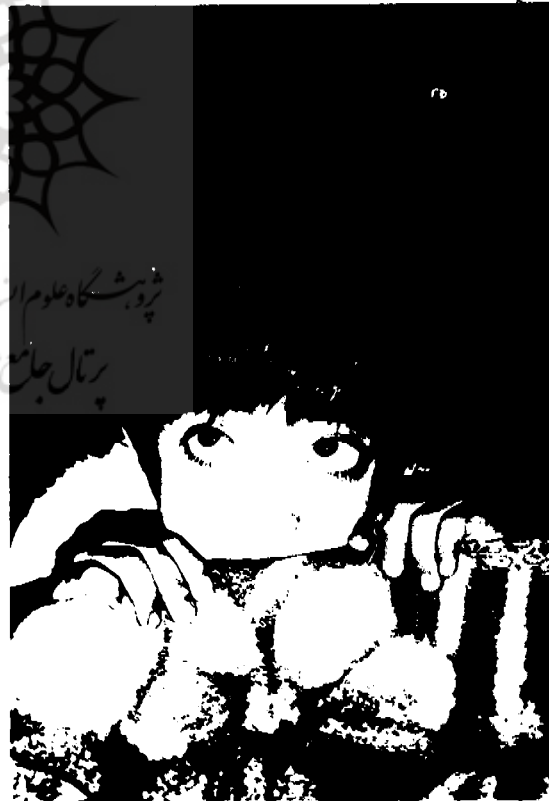
او می نویسد: "خواهش می کنم بفرمائید من چگونه پسرم را تربیت کنم ، تا وی انسانی واقعی با اراده ای قوی ، باهوش ، شجاع و مفید برای میهنش باشد تا ، در زندگی شرمندگانه نشود و منم مثل حالا سرافکننده نباشم ."

بعد این مادر جوان از اندوه خود که از همان ابتدای تولد کودک آغاز گشته صحبت می کند . با اینکه پزشکان او را سالم تشخیص می دادند ولی تمام شبهای سال اول زندگیش را جیغ می کشید .

اوبه حرفش ادامه داده می نویسد: "حالا او سه سالش است ، اما مثل سابق خیلی بهانه گیر است ، ممکن است به خاطر هیچ گریه سردهد و ساعتها " فریاد بکشد " و اگر بخواهی متقاعدش کنی بدتر می شود . گاهی منجر به هیستریک می گردد - احمد گستاخی می کند ، و با مشت به من حمله می کند . وقتی آماده رفتن به کوچه است ، هرگز بدون اشک خارج نمی شود ، و اگر برود مرا یک قدم هم رها نمی کند . هنگامی که از گردش برمی گردد ، نمی خواهد لباس عوض کند می ایستد و لباس برتن نعره می زند "

ببینید چقدر بد است . احمد سه سالش است و مادر دیگر از عهده او بر نمی آید . چرا بچه اینقدر بهانه گیر شده است ؟

اساس گرفتاری این مادر در این است که او تنها پسرش را فوق العاده لوس کرده است . بلی تربیت کودک تنها ، مشکل تراست - او خود را در کانون توجه تمام خانواده می بیند و ایس وضع او را خیلی خراب می کند .



دهند.

اغلب علت بهانه جوئی های کودکان برنامه نادرست زندگی آنهاست. کودکانی را که به موقع غذا ندهند و به موقع نخوابانند، پس از تماشای برنامه تلویزیون، هنگامی که تحریک خسته شده‌اند و نیز بعد از خرید و رفتن به



سینما و تئاتر شروع به بهانه جوئی می کنند.

اما برخلاف آن نیز امکان دارد، پدر و مادران می پندارند که کودک بهانه جوئی می کند، ولی در واقع خواست کودکان کاملاً منصفانه است.

کودک این خاصیت را دارد که خیلی زود به نظام مقرر زندگی عادت می کند. اگر این نظام مقرر به علتی بهم بخورد کودک عصبانی شده و بهانه می گیرد.

مادری برای من تعریف می کرد:

"بخاطر دارم که روزی از ترس اینکه دختر یکساله‌ام سرما بخورد، بالش او را دور از پنجره

اشتباه پدر و مادر درجه بوده است که بهانه گیریها و لجبازیهای کودک شدیدتر شده است؟

اشتباه آنها از یک طرف ناز پرورده کردن و نترک کردن فوق العاده و از طرف دیگر سخت گیری افراطی است.

اگر بسیاری از آنهایی که امروزه به خاطر کودکان خود مضطرب می شوند، رفتار خویش را تجزیه و تحلیل بکنند و در نظر بیاورند که دوران اولیه کودکان آنها چگونه سپری شده است، در این صورت محتملاً به اشتباهات خود پی خواهند برد. قبل از هر چیز بیاد خواهند آورد که بهیچ وجه در برابر گریه بچه پایداری و مقاومت نکرده‌اند. متأسفانه این پدیده بسیار گسترش یافته‌ای است. مثلاً اگر پدر و مادری وسواسی باشند و در برابر هر فریاد کودک عکس العمل نشان دهند، از همان ماههای اول کودک یک قدم هم پافراز نخواهد گذاشت. و هنگامی هم که بزرگ شد و پدر و مادرش توقعاتی از او داشتند دیگر میل به انجام آنها ندارد. او عادت کرده که همه چیز همانطور انجام شود که او می خواهد هیچ گونه اعتنائی به خواست های بزرگترها نمی کند، و با شنیدن کوچکترین حرفی بهانه گرفته گریه سر میدهد، زیرا همیشه او با گریه و داد و بیداد به مقاصد خود رسیده است. احمد کوجولو هم که در نامه از آن صحبت شده بود چنین وضعی را داشته است.

بهانه جوئی های کودکان ممکن است با حالات دیگری ظهور کند. مثلاً، همه شما خوب می دانید که کودکان وقتی بیمار شوند بهانه گیری می کنند. مادران با تجربه با تغییر رویه کودک تقریباً بدون اینکه اشتباه بکنند آغاز بیماری کودک را تشخیص می -

این از آنجا معلوم می شود که کودک می خواهد همه کارها را خودش انجام دهد.

کودک سرزنده، جدی و پرتحرکی را بخاطر بیاورید که می خواهد بدود، ورجه وورجه بکند خیلی بداند، ولی او از بزرگترها تنها می شود که - "ندو"، "دادنزن"، "دست نزن". درپاسخ این ممانعت های بی پایان کودک شروع به "غارنگری" می کند، وهرچه دلش بخواهد می - کند.

دیدیم که نازپروری وسخت گیری زیادفوق - العاده مضر است. حال اگر در تربیت اشتباهاتی رخ داده است چه باید کرد؟ از کجا باید اصلاح آنها را شروع کرد؟ اکنون همه می دانیم که کودک لوس و



آنطرف تختخواب گذاشتم. وای که چه جیبی زد! تقریباً دوساعت عذاب کشیدم، همه چیر را امتحان کردم، به فکر رسید که بالش را سر جای اولش نگذاشتم!

اجرای نظام معین زندگی و باضطلاح احترام به عادت کودک او را با انضباط بسیار می آورد و بی قید و شرط به روحیه خوب و شادابی او کمک می کند.

ویک نمونه دیگر: شما عجله دارید که به کودکستان بروید تا در وقت صرفه جوئی کنید جوراب بچه کوچولویتان را می پوشانید، شلوار به پایش می کنید که معمولا خود او می پوشد. ویک مرتبه اشکش سرازیر می شود، ناراحت می شود و کودک لباس ها را از تنش درمی آورد و هنگامی آرام می گیرد که او خود لباسهایش را بپوشد.

در چنین مواردی، که دروهله اول احمقانه به نظر می رسد، میل کودک به دفاع از حق خود برای کسب استقلال آشکار می شود. باید سعی کرد که این حق ضایع نشود. اگر شما روز به روز میل به استقلال کودک را سرکوب کنید در این صورت جای تعجب نیست که اگر او لجباز بسیار بیاید و همه چیز را برخلاف میل شما انجام دهد شما بد او خواهید گفت: " سروصدانکر! " خواهد گفت: "خواهم کرد". "گریه نکر!" "خواهم کرد!" و غیره....

لجبازی معمولا، هنگامی در کودکان بروز می کند که بزرگترها میل طبیعی کودک را به استقلال پرورش نداده اند. مخصوصا انقافی نیست که اغلب پدر و مادران از لجبازی کودکان خود در حدود سه سالگی شکایت دارند. زیرا درست در همین دوره است که خود آگاهی، نیاز احترام به اطرافیان در کودک تکوین می یابد و خصوصا میل او به استقلال آشکار، ظاهر می شود.

بهانه گیر فریاد می‌زند و گریه می‌کند، و گاهی خود را روی زمین می‌مالد و بشدت پاهایش را به زمین می‌کوبد، گاز می‌گیرد، چنگ می‌زند. معمولا بزرگترها هراسان به سوی بچه می‌شتابند سعی می‌کنند متقاعدش سازند، آرامش کنند هرچه او می‌خواهد انجام دهند، باین علت که هرچه زودتر ساکت شود. و عصبانی نشود. اما درباره "عصبانیت" کودکان با عجله نتیجه‌گیری نکنید، این حالات طغیان‌های عصبی نامیده می‌شوند، در کودکان کوچک ساده و سریع بروز می‌کنند، و اگر شما عکس العمل صحیحی نشان دهید به همان میزان به سرعت رد می‌شوند.

در درجه اول باید با کودک بهانه‌گیر با آرامی رفتار کرد و تسلیم نشد. او باید بفهمد که با فریاد و گریه چیزی عایدش نمی‌شود. بهتر است در این لحظات کودک را تنها گذاشت. ضمنا حتمی نیست که تا آخر رفتار سخنگی‌رانه با کودک داشت. پس از پایان "صحنه توفانی" کودک به آسانی آشتی می‌کند و ممکن است درخواست شما را به انجام برساند. در این لحظه برای وی رفتار خیرخواهانه و با محبت شما خیلی مهم است - به کودک نزدیک شوید و اشکهای او را پاک کنید و نظر او را به چیزی که برای او جالب است متوجه سازید و او حتما آرام خواهد شد. کاربرد چنین روشی برای کودکان لجباز هم مفید است.

بارها اتفاق می‌افتد که کودک لجباز با اینکه رفتار احقانه خود را می‌فهمد ولی بر - حسب عادت لجاجت می‌ورزد و نمی‌تواند خودداری کند و به اشتباه خود پی نمی‌برد. باید به کودک کمک کرد: تا از وضع پیداشده بیرون آید، و از خود پرستی کودکان محفوظ



گردد - در این گونه موارد خواسته‌های خود را به گونه‌های مختلف بیان کنید و یا به کودک پیشنهاد کنید که همراه شما آنچه که شما می‌خواهید انجام دهد.

در تربیت هرگاری را به تدریج باید انجام داد - خواسته‌های شما از کودک، ابتدا باید خیلی کم باشد. باید فقط او را از آنچه که در واقع منعی ضروری است، قلعین کرد (اما این خواست‌های شما باید دائمی باشد).

اگر کودک لجبازی کند و از خواست‌های شما سر باز زند روشهای زیادی وجود دارد که می‌توان به کار بست. اگر شما به‌پسر یا دختر کوچولویتان وعده خرید اسباب بازی یا شیرینی بدهید مسلما آسان به حرف شنوی او نایل می‌شوید. اما روش صحیح ولی مشکل اینست که کودک خود بخواهد آنچه را که از وی خواسته ★ لطفاً " ورق بزنید



شده انجام دهد. برای این منظور چه راههایی وجود دارد؟

انجام درخواستهای بزرگترها برای کودک در صورتی که بتواند آنها را با بازی توأمان انجام دهد آسان و جالب است. چنانکه مثلا اگر کودکی بد غذا می خورد یا نمی خواهد لباس بپوشد یا دست و روی خود را بشوید، به او پیشنهاد کنید با شما در خوردن یا در لباس پوشیدن مسابقه دهد و یسا بگذارد که به عروسکش نشان دهد که چگونه به سرعت لباس می پوشند و یا دست و صورت را خوب می شویند و غیره. باصطلاح "مجازات طبیعی عکس العمل مثبتی دارد، یعنی مجازاتی که گویا از اراده خبیث سرچشمه نگرفته بلکه از خود زندگی است.

مثلا کودک مدت زیادی پشت میز نشسته و غذا نمی خورد - پیش بینی کنید که بعد از نیم ساعت، وقتی شما طه ساعت زنگ بزند باید سفره را جمع کنید حتی اگر کودک شام نخورده باشد (اگر او یک بار گرسنه بماند آنقدرها مهم نیست، بلکه مهم آنست که او نتیجه خوبی برای آینده کسب می کند).

و اگر کودکی نمی خواهد اسباب بازیهایش را که پخش کرده جمع کند. آنها را جمع کنید و یک شبانه روز پنهان کنید. معمولا این نتیجه خوبی می دهد.

اما کودکانی هستند که نه تنها در پاسخی برخی از خواست های شالجبازی می کنند بلکه سراسر روز را ونگ می کنند. معمولا این در صورتی است که کودک ملول است.

فراموش نکنید که کودک را چنانکه گفته شد نباید از استقلال محروم کرد. او باید نه تنها

مستقلا لباس بپوشد و غذا بخورد بلکه سفره پهن کند، میز بچیند، قاشق تمیز کند، گلپارا آب دهد. به تازست با آنها مانند بچه کوچولوها رفتار نشود، بلکه در دوره های ارزندگی وی خاطرنشان کرد که او چقدر رشد کرده، و چقدر بزرگ شده است. این گونه رفتار کودک را در نظر خود بالا می برد، و سعی می کند که رفتارش "مثل آدمهای بزرگ" باشد. تمام این معماها باید به شما کمک کنند تا بر لجبازی و لوس شدن های کودکان پیروز شوید. یقینا، تمام اینها فوراً صورت عمل بخود نمی گیرد و نباید شتاب بخارج داد. در هیچ موردی بزور اراده کودکان را خراب نکنید. سعی کنید بی معنی بودن رفتار کودک را به وی نشان داده و توضیح دهید، و توجه او را به کارهای مفید جلب کنید و در ایسر صورت از لجاجت کودک شما ممکن است خصوصیات اخلاقی ارزشمندی مانند پایداری و استقامت نیروی اراده بوجود آید. ▲

★ بقیه ارفصحه ۵۱

شیر پستان شان را از ما دریغ نمی داشته اند و همیشه فرزندان خود را با آهنگ ملایم قلب خویش تغذیه و خواب می کرده اند .

گاهی در اثر نبودن بهداشت کافی دمل های چرکی و زخم های دردناکی در بدن ما کودکان آن زمان پیدا می شد که دما را از روزگاران درمی آورد ، مادر برای مداوای زخمها بهر وسیله و هر اندیشه ای متوسل می شد ، — انجام با پیشنهاد خانم باجی های محله از بهترین داروی طبیعی آن زمان برای التیام بخشیدن به زخمها استفاده می کرد — مقداری تپاله تازه گاورا روی زخمها می گذاشت و آنرا توسط تکه کهنه ای که از چادر و یا لباس مندرسش بجا مانده بود به اصطلاح پانسمان می کرد . بعضی مواقع چشم درد و یا گوش درد امانان را می برید برای رفع و بهبود یافتن اینگونه دردها نیز مادر تنها راه علاج را در این می دید که مرهمی که حاوی مقداری آرد و کوبیده قند بود برای گوشها فراهم آورد .

برای بهبودی چشم درد نیز از مقداری سبب زمینی خام کوبیده و یا اندکی تپاله گرم و تازه گاو استفاده می کرد . گاهی هم کودکان گرفتار دردهای موقت ناشناخته ای می شدند که مادر

بهر وسیله ای که متوسل می شد نمی توانست کودک را ساکت سازد در نتیجه او را در گهواره اش می گذاشت و آنقدر آنرا می جنبانید تا کودک گیج شود و درد و رنج را فراموش کرده و بخوابد ، در خلال این مدت مادر بر اثر خستگی و فرسودگی کار روزانه ، قبل از اینکه بتواند کودک خود را بخواباند بارها خودش را خواب در آغوش می گرفت و رها می کرد .

این قصه قرنها و یا بعبارت



دیگر از ابتدای خلقت جهان و بوجود آمدن انسان تداوم داشته و خواهد داشت . قضا روزگار اینطور طلب می کند ، همیشه عده ای در فقر و مسکنت بوده اند و عده ای در ناز و نعمت . اینان کار کردند و آنان خوردند ، اینان جمع کردند و آنان بردند ، اینان نالیدند و آنان خندیدند ، اینان تکبند و آنان ترکبندند

و سرانجام همان بچه تکیده صورت ، خشکیده گلو ، غلت خورده در خاک و خاشاک طبیعت ، — شععی می شود در فراسوی ظلمتهای بیکران ، گلی می شود در کویری سوزان ، ناجی ای می شود برای نجات مستمندان ، ابری می شود در سوزش آفتاب ، بارانی می شود بر روی سوخته چمنزاران اقیانوسی می شود و میگرد بر کرانه پهندهشت جهان ، کوهی می شود مستحکم در برابر طوفانهای بنیانکن ابر اهریمنان ، سیلی می شود و میخروشد بر سرزمینی سوزان و تنف خورده از بیعدالتی دوران و

اما آن یکی ، آن که از ابتدای خلقتش همه چیز برایش دیکته شده و بسته بندی بوده است چه ؟!! او چه پدیده ای را به ارمغان می آورد . . . ؟!!



علی اکبر حسن زاده